DOI: https://doi.org/10.22067/jls.v52i3.84022

سال‌های سرودن شاهنامه و ستایش محمود غزنوی

دکتر سیدعلی محمودی لاهیجانی[1]

چکیده

فردوسی از سال ۳۷۰ ه.ق سرودن شاهنامه را آغاز کرد و تا سال ۳۸۴ ه.ق، تدوین نخست خود را به پایان برد. سپس همزمان با قدرت گرفتن محمود غزنوی در سال ۳۸۷ ه.ق، به تدوین دوم شاهنامه مشغول شد و آن را تا سال ۴۰۰ ه.ق به اتمام رساند. او در تدوین دوم، در ابتدا و انتهای برخی از داستان‌ها به سن و سال خود اشاره می‌کند و محمود غزنوی را می‌ستاید. پژوهشگران اشاره‌های شاعر به سن و سالش و همچنین ستایش محمود را به سال‌های پایانی سرودن شاهنامه نسبت می‌دهند. برخی سال ۳۹۴ ه.ق را سالی می‌دانند که فردوسی تصمیم نهایی خود را برای اهدای کتاب به محمود غزنوی گرفته و تا سال ۴۰۰ یا ۴۰۱ ه.ق و یا سال‌ها بعد از آن، محمود را مدح گفته و شاهنامه را به دربار فرستاده است و برای آن دلایلی چون فتح هندوستان یا بخشش خراج را ذکر می‌کنند. از این رو این پرسش مطرح می‌شود که فردوسی در چه سالی، چه داستانی را به نظم درآورده و در چه سالی محمود غزنوی را مدح گفته است و این دو موضوع چه ارتباطی با یکدیگر دارد؟ در این مقاله که به روش تحلیلی-اسنادی نوشته شده است، کوشش شده تا تاریخ سرودن داستان‌های تدوین دوم همراه با ستایش محمود غزنوی مشخص شود. در پایان می‌توان دید که ستایش محمود به پیش از سال ۴۰۰ ه.ق بازمی‌گردد و نباید آن را به سال‌های بعد نسبت داد.

کلیدواژه‌ها: شاهنامه، سنِ فردوسی، ستایشِ محمود، بخششِ خراج.

---

۱. گروه زبان و ادبیات فارسی ،واحد نجف آباد،دانشگاه آزاد اسلامی ،نجف آباد ،ایران
mahmoudi4324@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۸/۱۰ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۱۱/۸

۱- مقدمه

پژوهش دربارهٔ وقایع و رخدادهای زندگی فردوسی کار دشواری است؛ زیرا اطلاعات دقیق و قابل توجهی دربارهٔ او وجود ندارد. آنچه در اختیار پژوهشگران است جدای از شاهنامه که متن قابل استنادی است، مطالب ضد و نقیضی است که در «چهار مقالهٔ نظامی عروضی»، «هجونامهٔ منسوب به فردوسی»، «مقدمه‌های شاهنامه» و منابعی از این دست دیده می‌شود که می‌تواند به آسانی یک محقق را به اشتباه بیفکند. از این رو بهتر است آنچه دربارهٔ فردوسی گفته می‌شود ابتدا از چارچوب شاهنامه آغاز شود، بدین شکل که این متن به دقت مورد پژوهش قرار گیرد و آنچه به دست می‌آید، اساس و شالودهٔ پژوهش‌های بعدی دربارهٔ این شاعر بزرگ ایرانی باشد.

دو تاریخ که امروز بیشتر پژوهشگران دربارهٔ آن اتفاق نظر دارند و هر دو تاریخ با توجه به شواهدی که در شاهنامه آمده، ارائه شده است، یکی سال زادروز فردوسی یعنی سال ۳۲۹ یا ۳۳۰ ه.ق است و دیگری سال آغاز سرودن شاهنامه یعنی سال ۳۶۹ یا ۳۷۰ ه.ق است. دربارهٔ زادروز فردوسی، پژوهشگرانی چون ریاحی (۱۳۸۲، ۳۲-۳۹؛ ۱۳۸۹: ۶۵-۶۷) و شاپور شهبازی (۱۳۶۵: ۴۲-۴۷؛ ۱۳۶۹: ۳۷۰-۳۷۸) و نحوی (۱۳۹۴، ۱۷۵-۱۸۶) مباحث مفصلی را آورده‌اند که علاقمندان می‌توانند به مطالب ایشان رجوع کنند. همچنین دربارهٔ تاریخ آغاز سرودن شاهنامه نیز می‌توان به مطالب رجایی (۱۳۴۶: ۲۷۵-۲۷۸) و ریاحی (۱۳۸۲: ۵۰؛ ۱۳۸۹: ۹۰-۹۵) رجوع کرد. امّا در اینجا دو تاریخ ۳۲۹ و ۳۷۰ ه.ق به عنوان زادروز و تاریخ آغاز سرودن شاهنامه، مبنای مباحثی است که در ادامه خواهد آمد.

فردوسی در سال ۳۷۰ ه.ق یعنی در ۴۱ سالگی، سرودن شاهنامه را آغاز کرده است. نخستین جایی که در شاهنامه به سن و سال خود اشاره می‌کند ابتدای «داستان سیاوخش» است که در آنجا می‌گوید ۵۸ سالگی خود را پشت سر گذاشته است. از این رو فردوسی در شاهنامه هیچ اشاره‌ای به ۴۱ تا ۵۸ سالگی خود نکرده است. آنچه در ابتدا به نظر می‌رسد این است که فردوسی در طی این ۱۸ سال از ابتدای شاهنامه یعنی از «پادشاهی گیومرت» تا آغاز «داستان سیاوخش» را سروده باشد. حال با توجه به شواهدی که در شاهنامه دیده می‌شود، باید دید که آیا این نظر می‌تواند درست باشد یا روند سرودن شاهنامه به شکل دیگری بوده است.

در پایان برخی از نسخه‌های شاهنامه (فردوسی، ۱۳۹۳: ۴۸۸، پ. ش ۵) و در ترجمهٔ بنداری اصفهانی (۱۹۳۲: ۲۷۶)، تاریخ پایان نظم شاهنامه ۳۸۴ ه.ق ذکر شده که تناقض‌هایی را با تاریخ ۴۰۰ ه.ق که در انتهای بیشتر دستنویس‌های شاهنامه آمده، به وجود آورده است که بر اساس نظر پژوهشگران، این تاریخ مربوط به تدوین نخست شاهنامه می‌شود که پیش از جلوس محمود بر تخت پادشاهی (۳۸۹ ه.ق) بوده است (تقی‌زاده، ۱۳۴۹: ۱۹۴؛ مینوی، ۱۳۵۴: ۳۵؛ صفا، ۱۳۸۹: ۱۸۳؛ ریاحی، ۱۳۸۲، ۳۷-۳۹ و ۵۲-۵۳). از این رو باید گفت که اگر این نظر پذیرفته شود، فردوسی از سال ۳۷۰ تا سال ۳۸۴ ه.ق (۱۴ سال) بخشی از شاهنامه را سروده است. این

موضوع را باید در نظر داشت که بر خلاف نظر مینوی (۱۳۵۴: ۳۷) و محیط طباطبایی (۱۳۵۶: ۶۵) و ریاحی (۱۳۸۹: ۱۲۳) و نفیسی (۱۳۹۰: ۸۰)، فردوسی در سال ۳۸۴ ه.ق، شاهنامهٔ نسبتاً کاملی را نسروده و حتی نظم شاهنامه را به پایان نبرده است، بلکه با شواهدی که در شاهنامه دیده می‌شود، می‌توان گفت که فردوسی نیمی از شاهنامهٔ ابومنصوری را به نظم درآورده بوده است. سپس سه سال بعد، کمی پس از سال ۳۸۷ ه.ق زمانی که ۵۸ سال داشته، تدوین دوم شاهنامه را آغاز می‌کند و این زمانی است که محمود غزنوی قدرت گرفته و فردوسی که آوازهٔ او را شنیده، تصمیم می‌گیرد کتاب خود را به نام او درآورد و در این تدوین دوم است که بخش باقیماندهٔ شاهنامهٔ ابومنصوری را می‌سراید. محیط طباطبایی (۱۳۵۶: ۶۵) حدس می‌زند که ستایش محمود در دیباچهٔ شاهنامه پس از سال ۳۹۳ ه.ق به نظم درآمده است تا به شاهنامه‌ای افزوده شود که در سال ۴۰۰ ه.ق به محمود تقدیم می‌شود. رجایی (۱۳۴۶: ۲۸۳) و ریاحی (۱۳۸۲، ۴۰-۴۱ و ۴۳-۴۵) و صفا (۱۳۸۹: ۱۸۴) با توجه به تاریخی که در انتهای برخی از دستنویس‌های شاهنامه آمده و به کوشش ۲۵ سالهٔ شاعر اشاره دارد، (دو ده سال و پنج اندرین شد مرا/ همه عمر رنج اندرین شد مرا) و اشارهٔ متعدد فردوسی به ۶۵ سالگی و ستایش محمود غزنوی در همین سن، تاریخ ۳۹۴ یا ۳۹۵ ه.ق را برای اهدای کتاب به نام محمود در نظر گرفته‌اند.

۲- بیان مسأله

فردوسی پیش از به قدرت رسیدن محمود غزنوی، نظم شاهنامه را آغاز کرده و پس از پایان بخشی از شاهنامه (تدوین نخست) و با روی کار آمدن محمود غزنوی، بیت‌هایی را به عنوان ستایش او به شاهنامه افزوده است (تدوین دوم) و این نکته‌ای است که شاهنامه‌پژوهان به آن اشاره کرده‌اند (ریاحی، ۱۳۸۲، ۲۶ و ۳۶-۳۷)؛ حال نباید تصوّر کرد که فردوسی ستایش و مدح محمود غزنوی را تنها در سال‌های ۳۹۴ یا ۳۹۵ ه.ق یا پس از پایان شاهنامه در سال ۴۰۰ ه.ق یا سال‌های بعد از آن سروده؛ بلکه مدح محمود در جریان سرودن شاهنامه در تدوین دوم به بخش‌های مختلف این کتاب افزوده شده است. در همین تدوین دوم بوده که شاعر به سن و سال خود نیز اشاره کرده است؛ حال نباید تصوّر کرد که فردوسی شاهنامه را به پایان برده و پس از آن بیت‌هایی را برای اشاره به سن خود در شاهنامه گنجانده است؛ چرا که با در نظر گرفتن کلام فردوسی در همان بیت‌ها، این منطقی به نظر نمی‌رسد که شاعر تصادفی و از روی یادآوری خاطرات، جایی به ۵۸ و جایی به ۶۵ و جای دیگر به ۶۰ یا ۶۱ سالگی خود اشاره کرده باشد، بلکه در روند سرودن شاهنامه، مطابق همان سن و شرایطی که در آن بوده، بیت‌هایی را آورده است. اگر فردوسی در ابتدای «جنگ بزرگ کیخسرو» دربارهٔ ۶۵ سالگی خود می‌گوید، درست در ۶۵ سالگی بوده، نه اینکه در ۷۱ سالگی و در سال ۴۰۰ ه.ق که شاهنامه را به پایان برده به ابتدای «جنگ بزرگ کیخسرو» آمده و به یاد ۶۵ سالگی خود، بیت‌هایی را در ابتدای این داستان آورده باشد. این موضوع را با توجه به کلام شاعر در هر بخش می‌توان بررسی کرد و از آن نتایجی گرفت که در ادامه به آن پرداخته خواهد شد.

۳- پیشینهٔ پژوهش

بسیاری از پژوهشگران معتقدند که فردوسی پس از پایان شاهنامه، ستایش محمود غزنوی و اشاره به سن و سال خود را به شاهنامه افزوده است، آنها برای درستی این استدلال دلایلی آورده‌اند که می‌توان به این موارد اشاره کرد: فردوسی در ابتدای «پادشاهی اشکانیان» به بخشش نیمی از خراج سالیانه اشاره می‌کند و پژوهندگان با توجه به قحط و غلای سال ۴۰۱ ه.ق خراسان، تصوّر کرده‌اند در همین سال بوده که محمود غزنوی خراج را بخشیده و فردوسی هم در همین سال ستایش او و داستان خراج را به شاهنامه برده است. نخستین بار تقی‌زاده (۱۳۴۹: ۲۰۴-۲۰۵) و به پیروی از او رجایی (۱۳۴۶: ۲۸۴-۲۸۶) و مینوی (۱۳۵۴: ۴۰) و آتش (۱۳۵۷: ۶۵-۶۶) و صفا (۱۳۸۹، ۱۸۱) و کزّازی (ج۷، ۱۳۸۸: ۴۹۸-۴۹۹) و نحوی (۱۳۹۱، ۱۱۵-۱۲۵) و خالقی مطلق و امیدسالار (۱۳۹۳: ۴۰-۴۲) و آیدنلو (۱۳۹۴: ۱۱-۱۱۲)، همین موضوع را اساس قرار داده‌اند و در بیشتر موارد، ستایش محمود را از افزوده‌های سال ۴۰۰ ه.ق به بعد تصوّر کرده‌اند. ریاحی (۱۳۸۲: ۴۶؛ ۱۳۸۹: ۱۲۵-۱۲۶) با توجه به گفتهٔ «زریاب خویی» فتح قلعهٔ «بهیم‌نگر» در سال ۴۰۰ ه.ق توسط محمود و به دست آوردن زر و سیم فراوان از این قلعه را دلیل بخشش خراج می‌داند که با توجه به پژوهش نحوی (۱۳۹۱، ۱۱۵-۱۲۵) این نظر نمی‌تواند درست باشد. البته پیش از ریاحی و زریاب خویی، نولدکه (۱۳۷۹: ۱۶۹) نیز به بخشش خراج سالیانه اشاره کرده، امّا دلیلی برای آن پیدا نکرده است، او پس از اشاره به بخشش خراج، دربارهٔ غنایم جنگی هندوستان که در اختیار محمود بوده، سخن می‌گوید و گویا این دو موضوع را در ارتباط با هم می‌بیند. آتش (۱۳۵۷، ۶۵) نیز با توجه به ستایش امیر نصر بن ناصرالدین، برادر محمود غزنوی در شاهنامه و فوت او در سال ۴۱۲ ه.ق و گفتهٔ فردوسی که محمود را شاه کشمیر و قنّوج خوانده، تدوین نهایی شاهنامه را بعد از سال ۴۰۹ تا ۴۱۲ ه.ق می‌داند که با توجه به سخن ریاحی (۱۳۸۲: ۴۷) این استدلال نیز قابل قبول نیست. سیّدی (۱۳۷۱: ۱۰۸-۱۱۷) سال ۴۰۱ ه.ق را برای بخشش خراج نادرست می‌داند و معتقد است که حملهٔ قراخانیان به قلمرو محمود غزنوی و تسلیم شدن نیشابوریان و پرداخت خراج به این ترکان، سبب شده که محمود، خراج سالیانه را ببخشد و این بخشش به سال‌های ۳۹۶ تا ۳۹۸ ه.ق بازمی‌گردد.

در کنار موضوع بخشش خراج، کسانی چون تقی‌زاده (۱۳۴۹: ۴۰۲-۴۰۴) دلایل دیگری می‌آورند مبنی بر اینکه سال ۴۰۰ ه.ق را نمی‌توان به یقین تاریخ نسخهٔ پایانی شاهنامه قلمداد کرد؛ زیرا بعضی اشعار که در «پادشاهی خسرو پرویز» دیده می‌شود و نشان‌دهندهٔ سرخوردگی شاعر است و همچنین درخواست فردوسی از اطرافیان شاه برای میانجیگری و داستان بدگویی «خواجه احمد حسن میمندی» که در برخی از مقدمه‌های شاهنامه آمده، همگی نشان دهندهٔ این موضوع است که فردوسی از سال ۴۰۲ ه.ق به بعد کتاب خود را به محمود تقدیم کرده است. البته ریاحی (۱۳۸۲: ۴۹-۵۱؛ ۱۳۸۹: ۱۲۲)، سال تقدیم شاهنامه به محمود را سال ۴۰۰ ه.ق می‌داند و با صحیح دانستن بیت‌هایی که به ۸۰ سالگی شاعر اشاره دارد و امروز از بیت‌های الحاقی شاهنامه قلمداد می‌شود (فردوسی،

۱۳۹۳: ج۸، ۴۸۷، پ.ش ۳)، سال‌های ۴۰۵ یا ۴۰۶ ه.ق را مطرح می‌کند که در این سال‌ها، به عقیدهٔ او، فردوسی به دلیل ناامیدی و خشم، در انتهای شاهنامه، بیت‌هایی را برای گلایه از محمود افزوده است و بعدها برخی، افسانهٔ سرودن هجونامه و فرار فردوسی را بر اساس این بیت‌ها درست کرده‌اند. از این رو ریاحی (۱۳۸۲: ۵۸) حدس می‌زند که شاعر در حین سرودن بخش ساسانیان، به مناسبت در یکی دو بیت از محمود یاد می‌کند، امّا در بخش‌های اساطیری و حماسی، فردوسی بعدها در پاکنویس این بخش‌ها، قطعه‌هایی برای اهدای شاهنامه سروده است.

ناهمخوان بودنِ اشاره‌های فردوسی به سن و سالش در شاهنامه نیز نوعی سردرگمی میان پژوهشگران به وجود آورده است، به گونه‌ای که تقی‌زاده (۱۳۴۹: ۲۶ و ۲۰۶-۲۰۷) تحقیق بر روی سنوات عمر شاعر را از نظر تحقیقی بی‌اعتبار می‌داند و این پراکندگی را حاصل دخل و تصرّف نسّاخ و ترکیب نسخه‌های اصلی شاعر قلمداد می‌کند. هر چند به گفتهٔ او تنها سال‌های عمر فردوسی در بخش ساسانیان مرتّب است به جز «پادشاهی نوشین‌روان» که این نیز احتمال دارد قبلاً ساخته شده باشد. رجایی (۱۳۴۶: ۲۸۳-۲۸۴) بی‌ترتیب بودن سنوات عمر فردوسی در شاهنامه را از سروده‌های بعدی فردوسی می‌داند که پس از بر تخت نشستن محمود غزنوی به شاهنامه برده شده است؛ هر چند او معتقد است که فردوسی پس از ناامیدی از محمود، همه یا برخی از این بیت‌ها را از شاهنامه حذف کرده است و سال‌ها بعد کاتبان و نساخ به رعایت مصلحت، اشعار را کم و کسر کرده، به سلیقهٔ خود به شاهنامه برده‌اند و سبب این آشفتگی شده‌اند. بهار (۱۳۷۹: ۴۱-۴۲) نیز برخی از این بیت‌ها را تحریف کاتبان و یا افزوده‌های فردوسی پس از پایان سرودن شاهنامه و یا پراکنده بودن داستان‌ها و مأخذهای شاعر می‌داند. در کنار این موارد، نولدکه (۱۳۷۹: ۸۱) اشاره می‌کند که فردوسی سن خود را در همان موقعی که مشغول منظوم کردن فصلی بوده، نوشته است. هر چند او نیز برخی از این موارد را به افزوده‌های سال ۴۰۰ ه.ق و پس از آن مرتبط می‌داند.

٤- بحث اصلی

شاهنامهٔ تصحیحِ خالقی مطلق (چاپ هشت جلدی)، ۴۹۵۳۳ بیت دارد. حال باید دید که با شواهدی که فردوسی در شاهنامه در اختیار خواننده قرار داده، از ۵۸ سالگی خود که داستان سیاوخش را آغاز کرده تا انتهای شاهنامه، چند بیت سروده است. این مورد را باید در نظر داشت که این تعداد مربوط به تدوین دوم شاهنامه است. هنگامی که تعداد بیت‌های تدوین دوم مشخص شد، باقی مانده حاصل کار تدوین نخست شاهنامه می‌شود.

در ابتدای داستان سیاوخش آمده است:

از آن پس که پیمود پنجاه و هشت — به سر بر فراوان شِگِفتی گذشت
همی آز کمتر نگردد به سال — همی روز جوید ز تقویم و فال
(ج۲، ۲۰۲، ب ۱۲-۱۳)

از این بیت‌ها می‌توان دانست که فردوسی در اینجا ۵۸ سالگی خود را پشت سر گذاشته است و کمی بعد در ابتدای داستان «کین سیاوخش» به نزدیک شدن سنش به ۶۰ سالگی اشاره می‌کند:

چو آمد بنزدیک سر تیغِ شست / مده می که از سال شد مرد مست...

گراینده و تیز پای نوند / همان شستِ بدخواه کردش به بند...

چو برداشتم جامِ پنجاه و هشت / نگیرم مگر یاد تابوت و دشت

(ج۲، ۳۷۹، ب ۱ و ۵ و ۷)

از این بیت‌ها می‌توان دریافت که فردوسی از ابتدای «داستان سیاوخش» تا ابتدای «داستان کین سیاوخش» را پس از ۵۸ و پیش از ۶۰ سالگی سروده و احتمالاً تا ۶۰ سالگی، داستان کین سیاوخش را هم به نظم درآورده است. داستان سیاوخش ۲۵۲۴ بیت و کین سیاوخش ۴۹۰ بیت دارد که مجموع آن ۳۰۱۴ بیت می‌شود.

پس از این داستان بر خلاف آنچه به نظر می‌رسد، «داستان رفتن گیو به ترکستان» را که بلافاصله پس از داستان «کین سیاوخش» آمده، نسروده و به سراغ «پادشاهی نوشین‌روان» رفته است؛ چرا که در ابتدای پادشاهی نوشین‌روان به گذشتن از ۶۰ سالگی اشاره می‌کند:

چل و هشت بُد عهد نوشین‌روان / تو بر شست رفتی، نمانی جوان!

(ج۷، ۸۸، ب ۱۴)

ممکن است خواننده گذشتن سن فردوسی از ۶۰ سالگی را تاریخی مبهم قلمداد کند، امّا فردوسی در ابتدای «گفتار اندر ولی‌عهد کردن نوشین‌روان مر هرمزد را» به گذشتن سنش از ۶۱ سالگی اشاره می‌کند که این نشان می‌دهد فردوسی پس از ۶۰ تا ۶۲ سالگی، مشغول سرودن این بخش بوده است:

چو سالت شد ای پیر بر شست و یک / می و جام و آرام شد بی‌نمک!

(ج۷، ۴۴۵، ب ۴۳۲۴)

فردوسی، «پادشاهی نوشین‌روان» را در ۴۵۱۷ بیت سروده و احتمالاً در اواخر ۶۲ سالگی به ابتدای داستان «پادشاهی اشکانیان» رفته تا «پادشاهی شاپور ذوالاکتاف» را به نظم درآورده است؛ چرا که در انتهای این داستان می‌گوید:

چو شست و سه شد سال و شد گوش کر / ز گیتی چرا جویم آیین و فر؟

(ج۶، ۳۴۱، ب ۶۵۹)

البته پیش از این در انتهای «پادشاهی بهرام بهرامیان»، بیتی آمده که خالقی مطلق آن را در قلاب قرار داده است و در اصالت آن تردید دارد، در این بیت، فردوسی به گذشتن سنش از ۶۳ سالگی اشاره می‌کند که با توجه به سخن او در ادامه که خود را باز ۶۳ ساله می‌خواند، این پرسش برای خواننده به وجود می‌آید که چگونه فردوسی در این

داستان ۶۳ سالگی را پشت سر گذاشته و در ۶۴ سالگی قرار دارد، امّا در داستان‌های بعدی ۶۳ ساله است. در ادامه به این پرسش در بخشِ «جنگ بزرگ کیخسرو» پاسخ داده خواهد شد:

[مـــــیِ لعـــــل پـــــیش‌آور ای روزبـــــه　　چـو شـد سـالِ گوینـده بـر شسـت و سـه]
(ج۶، ۲۷۶، ب ۹)

پس از «پادشاهی شاپور ذوالاکتاف»، کار خود را ادامه داده، در انتهـای داسـتان «بهـرامِ شـاپور» دوبـاره بـه ۶۳ سالگی خود اشاره می‌کند:

ایـا شسـت و سـه سـاله مـرد کَهُـن　　تـو از بـاد تـا چنـد رانـی سَـخُن!
(ج۶، ۳۵۷، ب ۲۴)

فردوسی از ابتدای داستان «پادشاهی اشکانیان» تا انتهای داستان «یزدگـرد بزه‌گـر»، ۳۲۰۶ بیـت (بـدون در نظـر گرفتن ۱۵ بیت «پادشاهی بهرام بهرامیان») را از اواخر ۶۲ تا پایان ۶۳ سـالگی خـود بـه نظـم درآورده اسـت و چـون تاریخ بعدی یعنی ۶۵ سالگی فردوسی را در ابتدای داستان «جنگ بزرگ کیخسـرو» مـی‌بینیم، بـه احتمـال فـراوان از ابتدای ۶۴ سالگی و با سرودن «پادشاهی بهرام گور»، «یزدگـردِ بهـرام گـور»، «هرمـزدِ یزدگـرد»، «پیـروزِ یزدگـرد»، «بلاشِ پیروز»، «قباد» و بخش‌های باقی‌ماندهٔ گذشته یعنـی «پادشـاهی بهـرام بهرامیـان» تـا ۶۵ سـالگی بـه ابتـدای داستان «نوشین‌روان» رسیده اسـت. ایـن بخـش شـامل ۳۳۶۰ بیـت می‌شـود و دلیلـی کـه می‌تـوان بـرای سـرودن «پادشاهی بهرام گور» در ۶۴ سالگی فردوسی آورد، سخنِ فردوسی در انتهای داستان «اورمزدِ شـاپور» اسـت کـه بـه ابتدای دی ماه اشاره می‌کند:

شـــبِ اورمـــزد آمـــد از مـــاه دی　　ز گفـــتن بیاســـای و بـــردار مـــی!
(ج۶، ۲۶۰، ب ۹۰)

همچنین در انتهای داستان «شاپور ذوالاکتاف» به اوّل بهمن ماه اشاره می‌کند:

چـــو آدینـــه هرمـــزدِ بهمـــن بـــود　　بـــرین کـــار فـــرّخ نشـــیمن بـــود!
(ج۶، ۳۴۱، ب ۶۵۷)

همانطور که گفته شد، این بخش‌ها را فردوسی در ۶۳ سالگی خود سروده و انتهـای اورمـزدِ شـاپور، اوّل دی مـاه است و انتهای شاپورِ ذوالاکتاف اوّل بهمن. پس از این در ابتـدای «پادشـاهی بهـرام گـور» بـه بـرف سـنگینی اشـاره می‌کند که باریده و سبب شده شاعر نه هیزمی داشته باشد و نه جویی برای خوردن:

برآمـــد یکـــی ابـــر و شـــد تیـــره مـــاه　　همـــی تیـــر باریـــد از ابـــر ســـیاه
نـــه دریـــا پدیـــد و نـــه دشـــت و نـــه راغ　　نـــه بیـــنم همـــی بـــر هـــوا پـــرّ زاغ
حواصـــل فشـــاند هـــوا هـــر زمـــان　　چـــه ســـازد همـــی زیـــن بلنـــد آســـمان؟

نـــه مانـــدم نمکســـود و هیـــزم، نـــه جـــو نـــــه چیـــزی پدیدســـــت تـــا جـــــودرو
بـــــدین تیرگـــــی روز و هـــــول خـــــراج زمـــین گشـــته از بـــرف چـــون کـــوه عـــاج،
همــــه کارهــــا را ســــر انــــدر نشــــیب مگــــر دســــت گیــــرد حُیَــــیّ قتیــــب!
(ج۶، ص ۴۱۵، ب ۱-۶)

با توجه به این بیت‌ها می‌توان گفت که فردوسی به احتمـال فـراوان در بهمـن و اسـفند سـالی کـه در آن ۶۳ سـال داشته، پادشاهی «اردشیرِ نکوکار»، «شاپورِ شاپور»، «بهرامِ شاپور» و «یزدگـردِ بزه‌گـر» را سـروده و در اواخـرِ اسـفند همان سال، به ابتدای داستان بهرام گور رسیده و ۲۵۹۱ بیت این داستان را در سال بعد همـراه بـا داسـتان‌های دیگـر در ۶۴ سالگی خود به نظم درآورده است.

همانطور که اشاره شد تاریخ بعدی در ابتدای «جنگ بزرگ کیخسرو» آمده است:

چنـــین ســـال بگذاشـــتم شســـت و پـــنج بـــه درویشـــی و زنـــدگانی بـــه رنـــج
چـــو پـــنج از بـــرِ ســـالِ شســـتم نشســـت تـــن انـــدر نشـــیب و ســـرم ســـوی پســـت...
بدانگـــه کـــه بُـــد ســـال پنجـــاه و هشـــت نـــوان‌تر شـــدم چـــون جـــوانی گذشـــت
(ج۴، ۱۷۲، ب ۴۰-۴۱ و ۴۳)

در اینجا فردوسی به ۶۵ سالگی خود اشاره می‌کند و این نشان می‌دهد که فردوسی از ابتـدا تـا انتهـای شـاهنامه را به ترتیب به نظم درنیاورده است. شاید برای بسیاری این پرسش مطرح باشد که چـرا دقیقـی کـه پـیش از فردوسـی بـه نظم شاهنامه اقدام کرده، از داستان «پادشاهی گشتاسپ» کار خود را آغاز کرده است. اشـارهٔ فردوسـی در داسـتان‌های مختلف به سن و سالش این نکته را روشن می‌کند که خود فردوسی نیز به ترتیب داسـتان‌های شـاهنامه را نمی‌سـروده است. او در تدوین دوم، ابتدا داستان سیاوخش (۲۵۲۴ بیت) و کین سیاوخش (۴۹۰ بیت) را منظوم کرده، سـپس بـه پادشاهی نوشین‌روان (۴۵۱۷ بیت) رفته و پس از پایان آن بـه ابتـدای پادشـاهی اشـکانیان آمـده و تـا آغـاز پادشـاهی نوشین‌روان (۶۵۶۶ بیت) را سروده است و از آنجا به جنگ بزرگ کیخسرو پرداختـه و ۳۱۴۱ بیـت ایـن داسـتان را بـه نظم درآورده است و سپس دوباره به پادشاهی ساسانیان پرداخته و این بار در «پادشاهی خسـرو پرویـز» یعنـی ابتـدای «داستان بهرام چوبین با خاقان چین» به گذشتن سنش از ۶۵ سالگی اشاره می‌کند:

مـــرا ســـال بگذشـــت بـــر شســـت و پـــنج نـــه نیکـــو بُـــود گـــر بیـــازم بـــه گـــنج!
(ج۸، ۱۶۷، ب ۲۱۸۲)

این بیت نشان می‌دهد که «پادشاهی خسرو پرویز» به احتمال فراوان از میانهٔ ۶۶ سالگی شاعر آغـاز شـده اسـت و فردوسی در ادامهٔ بیت بالا، هنگامی که از مرگ فرزندش سخن می‌گوید به ۶۷ سالگی اشاره می‌کند:

وراسال سی بُد، مرا شست و هفت نپرسید ازین پیر و تنها برفت!

(ج۸، ۱۶۸، ب ۲۱۹۵)

در همین داستان و در بخشِ «گفتار اندر ایوان مداین» به بالا رفتن سنش از ۶۶ سالگی اشاره می‌کند و این نشان می‌دهد که در این داستان همچنان در ۶۷ سالگی بوده است:

هرآنگه که شد سال بر شست و شش نه نیکو بود مردم پیرکَش!

(ج۸، ۲۸۸، ب ۳۷۰۷)

در اینجا بر خلاف نظر خالقی مطلق (۱۳۸۵: ۹) که این مورد را ناهمخوان دانسته و آن را به ضرورت قافیه و یا دقیق نبودن فردوسی در ذکر اعداد تلقی کرده است، باید گفت که هیچ مورد ناهمخوانی در این بیت‌ها دیده نمی‌شود. فردوسی پادشاهی خسرو پرویز را از میانهٔ ۶۶ سالگی آغاز کرده و در ۶۷ سالگی این داستان را ادامه داده و در همین سن و سال است که به مرگ فرزند خود اشاره می‌کند.

حال می‌توان گفت که ۳۱۴۱ بیت جنگ بزرگ کیخسرو را احتمالاً از ابتدای ۶۵ سالگی تا میانهٔ ۶۶ سالگی خود سروده و از میانهٔ ۶۶ تا ۶۸ سالگی، ۴۱۰۷ بیت داستان خسرو پرویز را به نظم درآورده است. البته با در نظر گرفتن این نکته که فوت فرزند فردوسی وقفه‌ای در کار او ایجاد کرده باشد، می‌توان ۶۸ سالگی او را برای پایان نظم «پادشاهی خسرو پرویز» در نظر گرفت.

فردوسی پس از آن در انتهای شاهنامه، به ۷۱ سالگی خود و پایان نظم داستان یزدگرد سوم در سال ۴۰۰ ه.ق اشاره می‌کند:

چو سال اندرآمد به هفتاد و یک همی زیر بیت اندرآرم فلک...

سرآمد کنون قصه‌ی یزدگرد به ماه سپندارمذ روز اِرد،

ز هجرت شده پنج هشتاد بار به نام جهانداور کردگار!

(ج۸، ۴۸۷-۴۸۸، ب ۸۸۷ و ۸۹۳-۸۹۴)

فردوسی احتمالاً از ۶۸ تا ۷۱ سالگی، از داستان شیرویه تا پایان پادشاهی یزدگرد سوم (۱۶۵۷ بیت) را همراه با بخش‌های پراکنده‌ای چون داستان هرمزِ نوشین‌روان (۱۹۲۶ بیت) به نظم درآورده که مجموع بیت‌های این بخش ۳۵۸۳ بیت می‌شود.

خلاصهٔ مطالب یاد شده را می‌توان در جدول ذیل مشاهده کرد:

داستان	بیت	سن
ابتدای داستان سیاوخش تا پایان کین سیاوخش	۳۰۱۴	۵۸–۶۰
پادشاهی نوشین‌روان	۴۵۱۷	۶۰–۶۲
پادشاهی اشکانیان تا پایان پادشاهی یزدگرد بزه‌گر	۳۲۰۶	۶۲–۶۴
پادشاهی بهرام گور تا ابتدای پادشاهی نوشین‌روان	۳۳۶۰	۶۴–۶۵
جنگ بزرگ کیخسرو	۳۱۴۱	۶۵–۶۶
پادشاهی خسرو پرویز	۴۱۰۷	۶۶–۶۸
پادشاهی هرمزد نوشین‌روان و پادشاهی شیرویه تا پایان یزدگرد سوم	۳۵۸۳	۶۸–۷۱
	مجموع: ۲۴۹۲۸	

اگر از ۴۹۵۳۳ بیت شاهنامهٔ تصحیح خالقی مطلق، ۲۴۹۲۸ بیت کم شود، ۲۴۶۰۵ بیت باقی می‌ماند، حال اگر ۱۰۲۸ بیتِ دقیقی هم از آن کم شود، ۲۳۵۷۷ بیت می‌ماند که احتمالاً حاصل تدوین نخست شاهنامه است. بدین شکل که فردوسی از سال ۳۷۰ تا سال ۳۸۴ ه.ق، (۱۴ سال)، بخش نخست (۲۳۵۷۷ بیت) را سروده است و از سال ۳۸۷ تا سال ۴۰۰ ه.ق (۱۳ سال)، بخش دوم شاهنامه (۲۴۹۲۸ بیت) را به نظم درآورده است. تدوین نخست همانطور که ریاحی (۱۳۸۲، ۵۴) با تحقیق به درستی آن پی برده، شامل داستان‌های اساطیری و حماسی و تدوین دوم بیشتر شامل داستان‌های تاریخی بوده است.

همان‌طور که گفته شد با در نظر گرفتن تاریخ‌هایی که فردوسی در اختیار خواننده قرار داده، می‌توان این نکته را دریافت که فردوسی داستان‌های منبع خود (شاهنامهٔ ابومنصوری) را به ترتیب به رشتهٔ نظم درنیاورده است. همانطور که دقیقی نیز ابتدا از میانهٔ شاهنامه و از داستان «پادشاهی گشتاسپ» کار خود را آغاز کرده است. البته این طبیعی است که فردوسی با توجه به طبع شاعرانه و مطالعات و شرایط زندگی و رخدادهای اجتماعی و تاریخیِ زمانِ خود، به سرودن داستانی روی بیاورد که پیش از آن داستان‌های دیگر را نسروده است. در اینجا باید با نولدکه (۱۳۷۹: ۸۱–۸۲) و شیرانی (۱۳۶۹: ۲۷) همراه بود که به درستی متوجه شده‌اند، فردوسی، داستان‌ها را به ترتیب به نظم درنیاورده و بی‌وقفه نیز مشغول سرودن شاهنامه نبوده است. همچنین مطابق گفتهٔ تقی‌زاده (۱۳۴۹: ۲۱۱–۲۱۳)، احتمالاً پراکندگی در اشاره به سن و سال فردوسی در بخش‌های گوناگون، نشانهٔ پایان بخش‌های مختلف در سنین گوناگون شاعر بوده است.

ستایش محمود غزنوی در شاهنامه

مطابق آنچه دربارهٔ تدوین نخست و دوم شاهنامه گفته شد، ستایش‌های محمود در تدوین دوم شامل موارد ذیل است:

۱. در ابتدای «داستان جنگ بزرگ کیخسرو» (ج۴، ۱۶۹، ب ۱–۷۲). ۲. در ابتدای «پادشاهی اشکانیان» (ج۶، ۱۳۵، ب ۲۳–۶۳). ۳. در ابتدای «پادشاهی شاپور اردشیر» (ج۶، ۲۴۱، ب ۱۰–۲۹). ۴. در انتهای «پادشاهی بهرامِ شاپور» (ج۶، ۳۵۷، ب ۲۴–۳۲). ۵. در انتهای «داستان کلیله و دمنه» (ج۷، ۳۷۳، ب ۳۵۱۳). ۶. در ابتدای «گفتار اندر نامهٔ نوشین‌روان به نزدیک پسرش هرمزد» (ج۷، ۴۰۴، ب ۳۸۶۱–۳۸۶۶). ۷. در انتهای «گفتار اندر نامهٔ نوشین‌روان به نزدیک پسرش هرمزد» (ج۷، ۴۰۹، ب ۳۹۲۲–۳۹۲۸). ۸. در انتهای «گفتار اندر ولی‌عهد کردن نوشین‌روان مر هرمزد را» (ج۷، ۴۵۵، ب ۴۴۴۵). ۹. در ابتدای «داستان خسرو با شیرین» (ج۸، ۲۵۹، ب ۳۳۹۲). ۱۰. در انتهای «پادشاهی یزدگرد سوم» (ج۸، ۴۸۷، ب ۸۸۸–۸۹۲).

آنچه در ادامه خواهد آمد، شامل ستایش‌هایی است که فردوسی در جریان تدوین دوم خود سروده و به بخش‌های مختلف تدوین نخست افزوده است:

۱. «دیباچهٔ شاهنامه» (ج۱، ۱۵–۱۸، ب ۱۶۱–۲۰۹). ۲. در ابتدای «سخن دقیقی» از پادشاهی گشتاسپ (ج۵، ۷۵، ب ۱–۱۲). ۳. در ابتدای «سخن فردوسی» از پادشاهی گشتاسپ (ج۵، ۱۷۵، ب ۱۰۲۸–۱۰۶۳). ۴. در انتهای «سخن فردوسی» از پادشاهی گشتاسپ (ج۵، ۲۱۸، ب ۱۵۳۶–۱۵۳۷). ۵. در ابتدای «هفتخوان اسفندیار» (ج۵، ۲۲۰، ب ۱۵–۱۹). ۶. در انتهای «داستان رستم و اسفندیار» (ج۵، ۴۳۸، ب ۱۶۷۰). ۷. در ابتدای «داستان رستم و شغاد» (ج۵، ۴۳۹، ب ۷–۲۸). ۸. در ابتدای «پادشاهی داراب» (ج۵، ۵۱۵، ب ۱–۶). ۹. در انتهای «داستان اسکندر» (ج۶، ۱۲۹، ب ۱۹۰۸).

اکنون باید دید با توجه به تاریخ‌هایی که فردوسی در شاهنامه آورده و اطلاعاتی که در برخی از ستایش‌های محمود دیده می‌شود، چه نشانه‌هایی می‌توان یافت که تاریخ سرودن برخی از این اشعار مشخص شود.

در انتهای «پادشاهی بهرامِ شاپور»، فردوسی پس از اشاره به ۶۳ سالگی خود، به این موضوع می‌پردازد که اگر شاهنامه را به نام محمود غزنوی در پیری به پایان ببرد، جای شگفتی نیست:

ایا شست و سه ساله مرد کَهُن / تو از باد تا چند رانی سَخُن...
گر او این سخن‌ها که اندرگرفت / به پیری سرآرد، نباشد شگفت!
به نام شهنشاه شمشیرزن / به بالا سرش برتر از انجمن!
(ج۶، ۳۵۷، ب ۲۴ و ۲۸–۲۹)

این بیت‌ها نشان می‌دهد که فردوسی در ۶۳ سالگی (۳۹۲ ه.ق)، شاهنامه را به نام محمود می‌سروده و همزمان با به نظم درآوردن بخش‌هایی، او را هم مدح می‌گفته است. حتی ستایش محمود در ابتدای «پادشاهی شاپور اردشیر» نیز به احتمال فراوان حاصل سال ۳۹۲ ه.ق بوده است. در این بخش نکتهٔ مهمی وجود دارد و آن بیتی است که به سرودن مدح محمود در دیباچهٔ شاهنامه اشاره دارد:

سـرِ نامـه کـردم ثنـایِ ورا بزرگـی و آیـین و رای ورا
(ج۶، ۲۴۲، ب ۲۰)

همچنین در «پادشاهی نوشین‌روان» که پس از ۶۰ تا ۶۲ سالگی به نظم درآورده است، یعنـی پـس از ۳۸۹ تـا ۳۹۱ ه.ق، فردوسی به ستایش محمود در دیباچهٔ شاهنامه اشاره می‌کند که می‌تـوان گفـت، ایـن بخـش را احتمـالاً در میانهٔ این سال‌ها سروده است:

همـی‌گفتم ایـن نامـه را چنـد گـاه نهـان بُـد ز کیـوان و خورشـید و مـاه،
چـو تـاجِ سَـخُن نـامِ محمـود گشـت سـتایش بـه آفـاق موجـود گشـت!
(ج۷، ۴۰۴، ب ۳۸۶۳-۳۸۶۴)

اگر به ستایش محمود در دیباچهٔ شاهنامه دقت شود، فردوسی در آن به گونه‌ای سخن می‌گوید که گـویی محمـود در ابتدای پادشاهی است و زمان زیادی از بر تخت نشستن او نگذشته است. بر خـلاف آن در ابتـدای «جنـگ بـزرگ کیخسرو» کـه پـنج سـالی از سـلطنت محمـود گذشـته (۳۹۴ ه.ق)، از سـپاه فـراوان محمـود و کشورگشـایی‌هایش می‌گوید. از سوی دیگر در بخش «سخن فردوسی» از «پادشاهی گشتاسپ» باز به دیباچه اشاره کرده است:

جهانـدار محمـود بـا فـرّ و جـود کـه او را کنـد مـاه و کیـوان سُـجود،
بیامـد نشسـت از بـرِ تخـتِ داد جهانـدار چـون او کـه دارد بـه یـاد؟
سـرِ نامـه را نـامِ او تـاج گشـت بـه فـرّش دلِ تیـره چـون عـاج گشـت!
(ج۵، ۱۷۷، ب ۱۰۵۵-۱۰۵۷)

اکنون باید دید که مدح محمود در بخش «سخن فردوسی» از «پادشاهی گشتاسـپ» را در چـه تـاریخی سـروده است. فردوسی در این بخش می‌گوید که سخن را بیست سالی نگاه داشته تا ببینـد چـه کسـی شایسـتهٔ آن اسـت کـه شاهنامه به نامش درآید و سپس محمود را برازندهٔ آن دیده است:

مـن ایـن نامـهٔ فـرّخ گـرفتم بـه فـال همـی رنـج بـردم بـه بسیارسـال
ندیـدم سـرافراز بخشـنده‌یی بـه گـاهِ کیـان بـر درخشـنده‌یی
همـم ایـن سَـخُن بـر دل آسـان نبـود جـز از خامشـی هـیچ درمـان نبـود...
سَـخُن را نگهداشـتم سـال بیسـت بـدان تـا سَـزاوارِ ایـن رنـج کیسـت
(ج۵، ۱۷۶-۱۷۷، ب ۱۰۴۷-۱۰۴۹ و ۱۰۵۵)

ریاحی (۱۳۸۲، ۳۹-۴۰) می‌پرسد که انتظار بیست سالهٔ فردوسی از چه زمانی تا چه زمـانی بـوده اسـت. او در پاسخ، ابتدا فاصلهٔ ۲۴ سالهٔ میان سـال ۳۷۰ ه.ق تـا سـال ۳۹۴ ه.ق را در نظـر می‌گیـرد کـه بـه اعتقـاد او، فردوسـی شاهنامه را به محمود اهدا کرده است و در دیگری فاصلهٔ سال ۳۸۴ ه.ق که پایـان تـدوین نخسـت شـاهنامه بـوده تـا

پایان تدوین دوم یعنی سـال ۴۰۰ یـا ۴۰۱ ه.ق را مطـرح می‌کنـد کـه ۱۶ یـا ۱۷ سـال می‌شـود و همـین مـورد دوم را درست‌تر می‌داند. کزازی (ج۶، ۱۳۹۱: ۵۱۴) نیز نظری مشابه با مورد دوم ریاحی دارد.

در اینجا بر خلاف نظر ریاحی و کزازی، می‌توان نظر دیگری را بیان کرد. اگـر بـه سـال ۳۷۰ ه.ق کـه سـال آغـاز سرودن شاهنامه است، بیست سال اضافه شود، سال ۳۹۰ ه.ق به دست می‌آید که در این تـاریخ، فردوسـی ۶۱ سـاله بوده و «پادشاهی نوشـین‌روان» را منظـوم می‌کـرده اسـت. نکتـهٔ مهـم ایـن اسـت کـه در میانـهٔ سـرودن «پادشـاهی نوشین‌روان» دوباره به موضوع نگاه داشتن شاهنامه اشاره می‌کند:

همـی‌گفتم ایـن نامـه را چنـد گـاه / نهـان بُـد ز کیـوان و خورشـید و مـاه

چـو تـاجِ سَـخُن نـامِ محمـود گشـت / سـتایش بـه آفـاق موجـود گشـت!

(ج۷، ۴۰۴، ب ۳۸۶۳-۳۸۶۴)

از این رو می‌توان نتیجه گرفت که ستایش محمود در «سخن دقیقـی» و «سـخن فردوسـی» را احتمـالاً در سـال ۳۹۰ ه.ق سروده است. این موضوع را شواهدی که در بیت‌های «سخن فردوسـی» آمـده، تأییـد می‌کنـد، چنانکـه در ادامهٔ نگاه داشتن بیست سالهٔ شاهنامه، در بیت‌هایی به نشستن محمود غزنوی بـر تخـت پادشـاهی و بـه نـام محمـود درآمدن شاهنامه اشاره می‌شود و این نشان می‌دهد کـه احتمـالاً فردوسـی پـس از سـال ۳۸۹ ه.ق کـه سـال جلـوس محمود غزنوی بوده (گردیزی، ۱۳۶۳: ۳۸۱)، این بخش‌ها را سروده و به شاهنامه برده است:

ابوالقاسـم آن شـهریارِ جهـان / کـزو تـازه شـد تـاجِ شاهنشـهان

جهانـدار محمـود بـا فـرّ و جـود / کـه او را کنـد مـاه و کیـوان سُـجود،

بیامـد نشسـت از بـرِ تخـتِ داد / جهانـدار چـون او کـه دارد بـه یـاد؟

سـرِ نامـه را نـامِ او تـاج گشـت / بـه فـرّش دلِ تیـره چـون عـاج گشـت!

(ج۵، ۱۷۷، ب ۱۰۵۴-۱۰۵۷)

در ابتدای «جنگ بزرگ کیخسرو» که فردوسی ۶۵ سال دارد، باز به نگاه داشتن شاهنامه نزد خود اشاره می‌کند:

بپیوسـتم ایـن نامـه باسـتان / پسـندیده از دفتـرِ راسـتان

کـه تـا روزِ پیـری مـرا بـر دهـد / بزرگـی و دینـار و افسـر دهـد

ندیـدم جهانـدارِ بخشـنده‌یی / بلنـداختری راد و رخشـنده‌یی

همی‌داشـتم تـا کـی آیـد پدیـد / جـوادی کـه جـودش نخواهـد کَلیـد

(ج۴، ۱۷۱، ب ۳۲-۳۵)

همین موضوع سبب شده که ریاحی در حدس نخست خود، ۶۵ سالگی فردوسـی را مـلاک قـرار دهـد، امّـا از ابتدای نظم شاهنامه تا ۶۵ سالگی فردوسی، ۲۴ سال می‌شود که با سخن فردوسی هماهنـگ نیسـت. همچنـین اگـر

به گفتار فردوسی در ستایش محمود غزنوی در «جنگ بزرگ کیخسرو» دقت شود، فردوسی می‌گوید در ۵۸ سالگی بوده که نام محمود را شنیده است و تصمیم گرفته شاهنامه را به نام او منظوم کند نه در ۶۵ سالگی:

...بدانگه که بُد سال پنجاه و هشت   نوان‌تر شدم چون جوانی گذشت...

فریدونِ بیداردل زنده شد   زمان و زمین پیش او بنده شد...

بپیوستم این نامه بر نام اوی   همه بهتری باد فرجام اوی

(ج۴، ۱۷۲، ب ۴۳ و ۴۶ و ۵۰)

در ستایش محمود در «پادشاهی نوشین‌روان»، فردوسی در دو بیت، به لشکرکشی محمود به هندوستان اشاره می‌کند:

جهان بستد از بت‌پرستان هند   به تیغی که دارد چو وشّی پرند!

(ج۷، ۴۰۴، ب ۳۸۶۶)

جهان بستد از مردمِ بت‌پرست   ز دیبای دین بر دل آیین ببست!

(ج۷، ۴۰۹، ب ۳۹۲۶)

طبق اشارهٔ عتبی (۱۳۷۴: ۲۰۷-۲۰۹) و نویسندهٔ تاریخ سیستان (۱۳۸۱: ۳۲۶)، محمود در سال ۳۹۰ ه.ق به سیستان لشکرکشی می‌کند تا «طاهر بن خلف» را سرکوب کند. طاهر نیز به قلعهٔ «اصفهبد» می‌گریزد و پس از دو ماه محاصره با پرداخت صدهزار دینار و هدایای فراوان، زنهار می‌خواهد. محمود، خواستهٔ او را می‌پذیرد و در همان سال (۳۹۰ ه.ق) به هندوستان لشکرکشی می‌کند و در سال ۳۹۲ ه.ق بر «چیپال» پیروز می‌شود و سرزمین وسیعی به دست او می‌افتد. در اینجا ممکن است تصوّر شود که فردوسی نیز این بخش را در سال ۳۹۲ ه.ق یا سال‌های بعد از آن سروده و به شاهنامه برده است. امّا در پاسخ باید گفت که آتش (۱۳۵۷، ۶۵) نیز تصوّر کرده بود، ستایش محمود باید در سال‌های ۴۰۹ تا ۴۱۲ ه.ق سروده شده باشد؛ چرا که محمود در سال ۴۰۶ ه.ق، «کشمیر» و در سال ۴۰۹ ه.ق، «قنّوج» را به تصرف درآورده است و فردوسی هم باید در همین سال، ستایش محمود را سروده باشد، در حالی که ریاحی (۱۳۸۲: ۴۷)، نشان داد که فردوسی، محمود را «شاه روم» هم خوانده در حالی که هرگز به آنجا لشکرکشی نکرده است، از این رو سخن فردوسی که محمود را «شاه روم» یا «شاه هند» یا «شاه چین» می‌خواند، تعبیری است از شاه مشرق و مغرب. در اینجا نیز ممکن است فردوسی به لشکرکشی محمود به هندوستان اشاره کرده که در سال ۳۹۰ ه.ق بوده است. هر چند فردوسی از واژهٔ «ستاندن» که به معنای «تسخیر کردن» است استفاده می‌کند، امّا این سخن او را نمی‌توان به قطع و یقین به معنای تسخیر هندوستان گرفت، بلکه می‌توان به لشکرکشی محمود غزنوی به این سرزمین هم تلقی کرد و آن را از جملهٔ سخنان شاعرانه برای مدح و

ستایش در نظر گرفت. از سوی دیگر فردوسی باز هم از این‌گونه تعابیر در مورد محمود دارد که همهٔ آنها را نمی‌توان حقایق تاریخی قلمداد کرد:

مرا گفت کین شاه روم ست و هند		ز قنّوج تا پیش دریای سِند
(ج۱، ۱۷، ب ۱۷۹)

خداوندِ هند و خداوندِ چین		خداوندِ ایران و توران‌زمین
(ج۴، ۱۷۳، ب ۵۶)

خداوندِ ایران و نیران و هند		زِ فرّش جهان شد چو رومی‌پرند!
(ج۵، ۴۴۰، ب ۹)

شهنشاه ایران و زابلستان		ز قنّوج تا مرز کابلستان!
(ج۶، ۱۳۵، ب ۲۶)

فرستادن شاهنامه به غزنه

۶۵ سالگی فردوسی یعنی سال ۳۹۴ ه.ق، به گفتهٔ ریاحی (۱۳۸۲: ۴۰-۴۲؛ ۱۳۸۹: ۱۲۰-۱۲۲)، سال تصمیم اهدای کتاب به محمود است که تا سال ۴۰۰ ه.ق به طول می‌انجامد؛ به گونه‌ای که فردوسی شاهنامه را در این شش سال به شکل مورد پسند محمود غزنوی درمی‌آورد. در اینجا بر خلاف نظر ریاحی، باید گفت که سال ۳۹۴ ه.ق را نباید سالی دانست که فردوسی شاهنامه را به نام محمود درآورده، بلکه این سالی است که فردوسی به دلیل تهی‌دستی و پیری و یا دلایل دیگر، تصمیم گرفته شاهنامه را به دربار غزنه بفرستد. احتمالاً فردوسی پس از سرودن «جنگ بزرگ کیخسرو» در ۶۶ سالگی، شاهنامه را به دربار غزنه فرستاده و این پیش از آن بوده که به حسادت و بدگویی حاسدان در شاهنامه اشاره کند. او بخش‌هایی را که تا ۶۶ سالگی سروده به پایتخت فرستاده است، امّا در این تاریخ، شاهنامه کامل نشده بود؛ زیرا «پادشاهی خسرو پرویز» و بخش‌هایی چون «پادشاهی هرمزد نوشین‌روان» و «پادشاهی شیرویه تا پایان یزدگرد سوم» را پس از ۶۶ سالگی سروده است. از این رو فردوسی ابتدا کتاب ناقصی را به دربار فرستاده و پس از این در بخش‌هایی که پس از ۶۶ سالگی به نظم درآورده (در میانهٔ پادشاهی خسرو پرویز «داستان خسرو با شیرین»)، به این موضوع اشاره می‌کند که بدگویان به او حسد کرده‌اند و بازار او را نزد شاه تباه کرده‌اند:

حسد کرد بدگوی در کار من		تبه شد برِ شاه بازار من!
(ج۸، ۲۵۹، ب ۳۳۹۴)

این گفتهٔ فردوسی نشان می‌دهد شاهنامه پیش از آن برای دربار فرستاده شده است (البته به صورت ناقص) و حال که فردوسی در صدد کامل کردن آن برآمده، از برخورد شاه آگاه شده و در بخش‌های پایانی کتاب خود،

کوشش می‌کند توجه درباریان را جلب کند تا آنها به محمود، ارزش شاهنامه را یادآوری کنند تا کتاب او مورد توجه قرار گیرد:

چو سالار شاه این سَخُن‌های نغز بخواند، ببیند به پاکیزه‌مغز،
ز گنجش من ایدر شوم شادمان کزو دور بادا بدِ بدگمان!
وُزان پس کند یاد بر شهریار مگر تخمِ رنج من آید به بار،
که جاوید باد افسر و تخت اوی! ز خورشید تابنده‌تر بخت اوی!
(ج۸، ۲۵۹-۲۶۰، ب ۳۳۹۵-۳۳۹۸)

در اینجا همداستان با ریتر (۱۳۵۷، ۴۱) نمی‌توان گفت که فردوسی شاهنامه را بخش‌بخش به دربار غزنه فرستاده، بلکه با توجه به شواهد، باید گفت که شاهنامه دو بار به دربار غزنه فرستاده شده است؛ یکبار به صورت ناقص، پس از سرودن «جنگ بزرگ کیخسرو» یعنی در ۶۶ سالگی و بار دیگر به صورت کامل، پس از پایان «پادشاهی یزدگرد سوم» یعنی در ۷۱ سالگی. حال اگر همداستان با ریاحی (۱۳۸۹: ۱۲۷) گفته شود که فردوسی تنها پس از پایان نظم شاهنامه (سال ۴۰۰ ه.ق)، کتاب خود را به دربار فرستاده و پس از این سال متوجه این موضوع شده که شاه نسبت به شاهنامه بی‌توجه است و بیت‌هایی را در این باره به شاهنامه افزوده، در پاسخ باید گفت که این منطقی به نظر نمی‌رسد که شاعر به بی‌توجهی شاه اشاره کند و سپس از نزدیکان شاه بخواهد که شاهنامه را بخوانند و برای او صلهٔ مناسبی بفرستند، در حالی که شاهنامه به طور کامل به دربار غزنه فرستاده شده است. اینکه فردوسی از برادر شاه می‌خواهد شاهنامه را بدون پیش‌داوری بخواند، دلیل روشنی است که کتاب، یکبار به غزنه فرستاده شده (خالقی مطلق، ۱۳۸۵: ۹-۱۰)، امّا نه پس از سال ۴۰۰ ه.ق و چون نتیجهٔ خوبی نگرفته، حال در مرحلهٔ آخر که شاهنامه در حال پایان است، فردوسی کوشش می‌کند تا با فرستادن بخش‌های پایانی شاهنامه و درخواست از اطرافیان شاه، بخت خود را برای آخرین بار بیازماید تا به نتیجهٔ مطلوب برسد.

بخشیدن خراج در ۱۴ شوّال

با شواهدی که در شاهنامه آمده است، اگر تاریخ ۳۹۴ ه.ق، تاریخ تصمیم نهایی شاعر برای فرستادن شاهنامه به دربار غزنه باشد که یکسال بعد در سال ۳۹۵ ه.ق عملی می‌شود، به نظر درست است، امّا اگر دربارهٔ این موضوع باشد که فردوسی در این تاریخ تصمیم گرفته شاهنامه را به نام محمود کند و برای همین تا سال ۴۰۰ یا ۴۰۱ ه.ق شاهنامه را کامل کرده و پس از آن، ستایش محمود را سروده و به شاهنامه برده است، با توجه به شواهد، به نظر درست نیست. در اینجا باید گفت که این موضوع را نباید با تدوین دوم شاهنامه درآمیخت. یعنی نباید تصوّر کرد که فردوسی پس از به پایان رسیدن شاهنامه، همهٔ بخش‌های مربوط به مدح و ستایش محمود غزنوی را سروده و به داستان‌ها افزوده است. همین تصوّر نادرست سبب شده که پژوهشگران بیشتر بیت‌هایی را که در بخش‌های مختلف

شاهنامه برای مدح محمود آمده، به بعد از سال ۴۰۰ ه.ق نسبت دهند. آنها با در نظر گرفتن این موضوع، کوشش کرده‌اند بیت‌هایی را که به تاریخی خاص یا رویدادی ویژه اشاره دارد از حوادث سال ۴۰۰ ه.ق به بعد جستجو کنند، به عنوان مثال در ابتدای «پادشاهی اشکانیان» فردوسی پس از ستایش محمود و برادرش نصر بن ناصرالدین، به ۱۴ شوّال سالی اشاره می‌کند که از جانب شاه این پیام رسیده که در آن سال خراج را به نیم کاهش داده‌اند و همین موضوع سبب شادمانی مردم شده و فردوسی نیز این کار را ستوده است. تقی‌زاده (۱۳۴۹، ۲۰۴-۲۰۵) سال مورد نظر فردوسی را سال ۴۰۱ ه.ق می‌داند که در آن سال، قحطی بزرگی خراسان را فرامی‌گیرد و به همین دلیل محمود خراج را می‌بخشد. پس از آن ریاحی (۱۳۸۲: ۴۶-۴۷) با توجه به گفتهٔ زریاب خویی، دلیل دیگری را ذکر می‌کند، مبنی بر اینکه محمود با فتح قلعهٔ بهیم‌نگر، غنایم فراوانی را به دست آورده است و همین فراوانی غنایم سبب شده که خراج سال ۴۰۰ ه.ق را ببخشد. نحوی (۱۳۹۱: ۱۱۷-۱۲۰) در رد سخن زریاب خویی و ریاحی، دربارهٔ بخشیدن خراج با توجه به فتح قلعهٔ بهیم‌نگر و به دست آوردن غنایم فراوان، شاهدی را از کتاب «تاریخ هرات» و «تاریخ یمینی» می‌آورد که محمود با توجه به گرانی غذا و بیماری وبایی که در هرات شایع شده بود، باز هم خراج را نبخشیده و عُمّال خود را به آنجا فرستاده و آنها نیز مال فراوانی را جمع کرده‌اند. امّا به این نکته توجه نمی‌کند که این شاهد بیشتر بخشیدن نیمی از خراج با توجه به قحطی سال ۴۰۱ ه.ق را بی‌اساس نشان می‌دهد تا بخشیدن خراج با توجه به فتح قلعهٔ بهیم‌نگر. این شاهد به ما نشان می‌دهد که قحطی و بیماری و مشکلاتی از این دست، سبب نمی‌شده که محمود غزنوی خراج سالیانه را به نیم کاهش دهد و یا آن را ببخشد، از سوی دیگر اگر چنین کاری را به سبب قحطی یا بیماری انجام می‌داد، به گفتهٔ ریاحی (۱۳۸۲: ۴۶)، عتبی هرگز از آن نمی‌گذشت و در تاریخ خود به آن اشاره می‌کرد. از این رو نباید به یقین همهٔ موارد ستایش محمود در شاهنامه را به سال ۴۰۰ ه.ق یا بعد از آن نسبت داد و در کتاب‌های تاریخی تنها به رویدادها و حوادث سال ۴۰۰ ه.ق به بعد توجه کرد. همانطور که نمی‌توان مانند شیرانی (۱۳۶۹: ۳۰) بخشش خراج را بدون ارائهٔ دلیلی روشن به تاجگذاری و بر تخت نشستن محمود غزنوی نسبت داد. سیّدی (۱۳۷۱: ۱۰۸-۱۱۷)، بخشش خراج را بر خلاف نظر دیگر پژوهشگران به سال ۳۹۶ تا ۳۹۸ ه.ق نسبت می‌دهد؛ زیرا در سال ۳۹۶ ه.ق قراخانیان به خراسان حمله می‌برند و نیشابوریان بر خلاف بلخیان، پرداخت خراج به قراخانیان را می‌پذیرند و در مقابل آنها ایستادگی نمی‌کنند. محمود نیز بلخیان را ملامت می‌کند که مردمان رعیّت نباید جنگ کنند، بلکه مانند شهرهای دیگر بویژه نیشابور باید به هر پادشاهی که قوی‌تر بود خراج بپردازند. سیّدی (۱۳۷۱: ۱۱۷) پس از اشاره به این واقعه، جمله‌ای از تاریخ بیهقی ذکر می‌کند و از آن نتیجه می‌گیرد که محمود غزنوی قول داده که خراج را به دلیل این واقعه ببخشد، در حالی که در این بخش از تاریخ بیهقی هیچ اشاره‌ای به بخشش خراج نشده و محمود غزنوی نیز برای بخشش آن قولی نداده است: «و چرا به مردمان نشابور و شهرهای دیگر نگاه نکردید که به طاعت پیش رفتند و صواب آن بود که ایشان کردند تا غارتی نیفتاد؟ و چرا به

شهرهای دیگر نگاه نکردید که خراجی از ایشـان بـیش نخواسـتند کـه آن را محسـوب کـرده آیـد؟» (بیهقـی، ۱۳۸۳: ۸۸۲). سیّدی جملهٔ آخرِ بیهقی را به این معنا گرفته است که خراجِ پرداخت شده بـه ترکـانِ قراخـانی توسـط محمـود بخشیده خواهد شد (محسوب کرده آید)، در حالی که این جمله در ادامهٔ جملهٔ قبل است و بـه ایـن معنـی اسـت کـه متجاوزان چیزی بیشتر از خراج از آن شهرها نخواسـتند کـه آن را حسـاب کننـد و اینگونـه شـهرها از غـارت در امـان ماندند.

همان‌طور که پیش از این اشاره شد، تدوین دوم شاهنامه از سال ۳۸۷ آغاز می‌شود و تـا سـال ۴۰۰ ه.ق بـه طـول می‌انجامد. این سال‌ها، سال‌هایی است که محمود غزنوی قدرت گرفته و بر تخت پادشاهی نشسـته و همـهٔ دشـمنان خود را آرام‌آرام از میدان تاخت و تازهای سیاسی بیرون رانده است و همانطور که در شاهنامه دیـده می‌شـود، فردوسـی از آغاز قدرت گرفتن محمود، تصمیم گرفته شاهنامه را به نـام او کنـد، پـس چنـدان دور از ذهـن نیسـت کـه در میـان سال‌های ۳۸۷ تا ۴۰۰ ه.ق، هر کجا فرصتی به دست آورده، محمود را همزمان بـا سـرودن داسـتانی، سـتایش کـرده باشد. مطابق آنچه پیش از این در مورد «پادشاهی اشکانیان» آمـد، فردوسـی احتمـالاً ایـن داسـتان را در ۶۲ سـالگی خود و در سال ۳۹۱ ه.ق آغـاز کـرده اسـت و در ستایشـی کـه از محمـود و بـرادر کـوچکترش ابـوالمظفر نصـر بـن ناصرالدین در ابتدای این داستان آورده، هیچ اشاره‌ای به قحطی و مشکلات مردم طوس یا نیشـابور یـا خراسـان نکـرده است و این با گفتار فردوسی در داستان‌های دیگر شاهنامه مغایرت دارد. به عنوان مثـال در ابتـدای داسـتان «پادشـاهی بهرام گور» به بارش برف سنگینی اشاره می‌کند که سبب شده شاعر نه هیزمی برای گرم کردن خانهٔ خـود داشـته باشـد و نه حتی جویی برای خوردن:

برآمـد یکـی ابـر و شـد تیـره مـاه — همـی تیـر باریـد از ابـر سـیاه
نـه دریـا پدیـد و نـه دشـت و نـه راغ — نـه بیـنم همـی بـر هـوا پـرّ زاغ
حواصـل فشـاند هـوا هـر زمـان — چـه سـازد همـی زیـن بلنـد آسـمان؟
نـه مانـدم نمکسـود و هیـزم، نـه جـو — نـه چیـزی پدیدسـت تـا جـودرو
بـدین تیرگـی روز و هـول خـراج — زمـین گشـته از بـرف چـون کـوه عـاج،
همـه کارهـا را سـر انـدر نشـیب — مگـر دسـت گیـرد حُیَـیّ قتیـب!

(ج۶، ص ۴۱۵، ب ۱-۶)

در انتهای شاهنامه، پس از کشته شدن یزدگرد سوم به دست آسیابان مرو، فردوسی در چند بیت بـه تگرگـی اشـاره می‌کند که بارش آن سبب شده، هیچ چیز برای خوردن نداشته باشد:

مـرا دخـل و خـوردن برابـر بُـدی — زمانـه مـرا چـون بـرادر بُـدی!
تگـرگ آمـد امسـال برسـان مـرگ — مـرا مـرگ بهتـر بُـدی زان تگـرگ!

درِ هیـــــزم و گنـــــدم و گوســـــپند		ببســـت ایـــن بـــرآورده چـــرخِ بلنـــد!

(ج۸، ۴۷۳-۴۷۴، ب۷۳۹-۷۴۱)

اگر پژوهشگری شرایطی را که در این بیت‌ها توصیف شـده، سـبب قحطـی سـال ۴۰۱ ه.ق خراسـان بدانـد، بـاز پذیرفتنی است، هر چند در همین بیت‌ها نیز مـی‌بینیم کـه شـاعر بـیم پرداخـت خـراج سـالیانه را دارد. امّـا در کـلام فردوسی در ابتدای پادشاهی اشکانیان، هیچ نشانه‌ای از مشکلات و سـختی و رنـج مـردم نیسـت. در آنجـا فردوسـی بیشتر به پیروزی‌ها و قدرت گرفتن محمود و برادرش اشاره دارد:

کنـــون پادشـــاه جهـــان را ســـتای		بـــه رزم و بـــه بـــزم و بـــه دانـــش، بـــه رای!
ســـــرافراز محمودِ فرخنـــــده‌رای		کزو یســـت نـــامِ بزرگـــی بپـــای...
شهنشـــاه ایـــران و زابلســـتان		ز قنّـــوج تـــا مـــرز کابلســـتان!
بمانـــاد تـــا جـــاودان شـــاددل!		ز رنـــج و غمـــان گشـــته آزاددل!
بـــر او آفـــرین بـــاد و بـــر لشـــکرش!		چـــه بـــر خـــویش و بـــر دوده و کشـــورش!
جهانـــدار و ســـالار او میرنصـــر		کـــزو شادمانســـت گردنـــده عصـــر،
کـــه پیروزنامســـت و پیروزبخـــت		همی‌بگـــذرد کلـــک او بـــر درخـــت!...
گذشـــته ز شـــوّال ده بـــا چهـــار		یکـــی آفـــرین بـــود بـــر شـــهریار،
ازیـــن مـــژده‌ی داد و نـــیم خـــراج		کـــه فرمـــان بُـــد از شـــاه بـــا فـــرّ و تـــاج،
کـــه ســـالی خراجـــی نخواهنـــد بـــیش		ز دینـــدارِ بیـــدار و از مـــردِ کـــیش
بـــدین عهـــدِ نوشـــین‌روان تـــازه شـــد		همـــه کـــار بـــر دیگـــر انـــدازه شـــد!...
همـــه مـــردم از خانـــه‌ها شـــد بـــه دشـــت		نیـــایش همـــی ز آســـمان برگذشـــت!...

(ج۶، ص ۱۳۵-۱۳۷، ب ۲۳-۲۴ و ۲۶-۳۰ و ۳۶-۳۹ و ۶۰)

اگر تصـوّر شـود فردوسـی سـتایش محمـود را در ۱۴ شـوّالِ سـال ۳۹۱ ه.ق و همزمـان بـا سـرودن «پادشـاهی اشکانیان» آورده است، باید به وقایع سال ۳۹۱ ه.ق نگاهی انداخته شود. در «تاریخ یمینی» دربارۀ حـوادث ایـن سـال آمده که «ابو ابراهیم اسماعیل المنتصر بن نوح بـن منصـور اوّل» (متـوفی ۳۹۵) کـه از مخالفـان حکومـت محمـود غزنوی بود، در شوّال سال ۳۹۱ ه.ق با یاران خود به نیشابور می‌آید و عُمّـال خـود را بـرای گـرفتن امـوال و جمـع‌آوری خراجِ نیشابور می‌فرستد. امیر نصر، برادر محمود که یکبار از منتصر شکست خورده بود، این بار به بوزجـان مـی‌رود و از محمود کمک می‌خواهد. محمود هم «حاجب التونتاش» را کـه والـی هـرات بـود بـا لشـکری انبـوه بـه کمـک او می‌فرستد. پس از اینکه درگیری و جنگ میان ابوابراهیم منتصر و امیر نصر اتفاق می‌افتد، امیـر نصـر پیـروز می‌شـود و

منتصر از نیشابور می‌گریزد. سپس نصر بـه نیشـابور وارد می‌شـود و مـردم، شـهر را آذیـن می‌بندنـد و بـا شـادی از او استقبال می‌کنند و به گفتهٔ عتبی چون قطره‌های باران، زر و سیم نثار می‌کننـد (عتبـی، ۱۳۷۴: ۱۸۸-۱۸۹ و گردیـزی، ۱۳۶۳: ۳۸۲). حال می‌توان این احتمال را مطرح کرد که فردوسـی در ابتـدای پادشـاهی اشـکانیان کـه امیـر نصـر را می‌ستاید و به پیروزی او و بخشیدن خراج و شادمانی مردم اشاره می‌کند، به این واقعه نظر داشته است نه قحطـی سـال ۴۰۱ ه.ق. هر چند عتبی و گردیزی به بخشیدن خراج، هیچ اشاره‌ای نکرده‌اند و در اینجا نیز نمی‌توان تنها به ایـن مـورد بسنده کرد و این پیروزی را دلیل اصلی بخشش خراج دانست، امّا این احتمال را می‌توان در نظـر گرفـت کـه محمـود غزنوی به این دلیل که مـردم خراسـان از جملـه نیشـابور، از پادشـاهی او حمایـت کرده‌انـد و از پیـروزی او شـادمان شده‌اند، خراج آن سالِ خراسان را به نیم کاهش داده باشد تا با این کار پشتیبانی بیشتر مـردم را بـه دسـت آورد؛ بـه ایـن معنی که بخشیدن نیمی از خراج را باید یکی از تبلیغات سیاسی محمود در نظر گرفت. البته این نکتـه را بایـد در نظـر داشت که با شکست منتصر دیگر خراسان به طور کامل در اختیـار محمـود غزنـوی قـرار گرفتـه و او دیگـر از طـرف سامانیان، رقیب و منازعی برای حکومت بر خراسان نداشته است.

در مورد بخشیدن خراج باید به این نکته توجه کرد که بر خلاف نظر نحوی (۱۳۹۱: ۱۲۰-۱۲۲) تنهـا بـه خـاطر سرما یا خشکسالی و سیل و مشکلاتی از این دست نبود که خراج به نیم کاهش می‌یافت و یا بخشـیده می‌شـد، بلکـه رویدادهای دیگری نیز سبب می‌شد که از میزان خراج سالیانه کاسته شود. بـه عنـوان مثـال در «تـاریخ بیهقـی» آمـده است که سلطان مسعود برای نشاط شراب و صید به تِرمِذ می‌رود، در این میان خبر می‌رسد کـه ولایـت مُکـران فـتح شده است، مسعود بسیار شادمان می‌شود و روی به کوتوال و سرهنگان می‌کند و دربـارهٔ شـهر ترمـذ می‌گویـد: «ایـن شهرِ شما بر دولتِ ما مبارک بوده است همیشه و امروز مبارک‌تر گرفتیم که خبری چنین خوش رسـید و ولایتـی بـزرگ گشاده شد» (بیهقی، ۱۳۸۳: ۲۸۶). سپس روی به عامل و رئیس تِرمِذ می‌کند و می‌گویـد: «صـدهزار درم از خـراج امسال به رعیت بخشیدیم، ایشان را حساب باید کرد و برات داد، چنانکه قسمت به سویّت کرده آید و پنجـاه هـزار درم بیت المالِ صلتی به پیادگانِ قلعت باید داد و پنجاه هزار درم بدین مطربـان و پای‌کوبـان» (همـان: ۲۸۶-۲۸۷). ایـن شاهد نشان می‌دهد که شاه می‌تواند طبق نظر خود خراج را ببخشد و لذوماً قحطـی و سـرما، دلیلـی بـرای بخشـیدن خراج یا نصف کردن آن نیست، همانطور که بیماری وبا و گرانی غذا سبب بخشیدن خراج هرات نشـد. همـانطور کـه گفته شد، بخشیدن نیمی از خراج سالیانه احتمالاً یکی از تبلیغات سیاسی محمود بوده است و نگاه کردن بـه حـوادث و رویدادهای اواخر حکومت سامانیان و آغاز حکومت غزنویان نشان می‌دهد که گرفتن خراج یکی از عوامـل مهـم و اساسی در پشتیبانی یا عدم پشتیبانی مردم از این دو حکومت بوده است.

خراج خراسان در دورهٔ سـامانی طبـق اشـارهٔ مقدسـی (۱۹۰۶: ۲۹۵) دو بـار در سـال گرفتـه می‌شـد. یکبـار در تابستان و بار دیگر در پاییز. به نظر می‌رسد همـین شـیوه در دورهٔ غزنویـان نیـز اجـرا می‌شـد. ایـن شـیوه نیـز بـه دورهٔ

طاهریان بازمی‌گشت که با توجه به اشارهٔ ابن خردادبه (۱۸۸۹، ۳۴-۳۹)، از برداشت نخست محصول یکبار و از برداشت دوم و غلات کمکی بار دیگر خراج می‌گرفتند. ابن خردادبه (۱۸۸۹: ۳۶) و مقدسی، (۱۹۰۶: ۳۴۰)، خراج نیشابور را «چهار میلیون و صد و هشت هزار و نهصد درهم» نوشته‌اند که «هفتصد و پنجاه و هشت هزار و هفتصد و بیست و چهار درهم» از برداشت دوم و «هشت هزار درهم» از غلات کمکی گرفته می‌شد. خراج طوس در دورهٔ طاهریان، «هفتصد و چهل هزار و هشتصد و شصت درهم» بوده است که «سیزده هزار و نهصد و بیست درهم» از برداشت دوم و «هفت هزار و هفتصد درهم» از غلات کمکی گرفته می‌شد. هر چند مقدسی (۱۹۰۶: ۳۴۰) می‌نویسد که خراج طوس و ابیورد و نسا «یک میلیون و ششصد و بیست و چهار هزار و هشتصد و چهل و هفت درهم» بوده است که آن را خزانه‌های نیشابور که مرکز خزانه‌داری حکومت سامانیان بود، به حساب می‌آوردند.

با توجه به شواهدی می‌توان گفت که سیاست‌های نادرست حکومت سامانی در نیمهٔ دوم حکمرانیش در گرفتن خراج از خراسان و نواحی دیگر یکی از عوامل قدرت گرفتن محمود غزنوی در این ناحیه بوده است. عاملان و سپهسالاران سامانی به بهانهٔ گرفتن خراج، دست به تعدّی و تعرض به اموال و زمین‌های مردم خراسان زدند و همین عامل سبب حمایت و پشتیبانی مردم از محمود غزنوی شد. چنانکه عُتبی در «تاریخ یمینی» دربارهٔ علی سیمجور (۳۷۴-۳۷۷ ه.ق) که سپهسالار خراسان بود، می‌نویسد: «ابوعلی نسفی را به استخراج وجوه و استحثاث اموال فراداشت تا دست ظلم و مصادره دراز کرد و خطّهٔ خراسان به اسرها بغارتید و رعیّت را به ممکن و ناممکن مطالبت کرد تا خون به رگ وضیع و شریف بنگذاشت...» (عتبی، ۱۳۷۴: ۹۱-۹۲). محمود غزنوی در همین میان به مخالفت با «آل سیمجور» می‌پردازد و عتبی دربارهٔ دستدرازی‌ها و گرفتن خراج سنگین سیمجوریان و مخالفت محمود با آنها می‌نویسد: «امیران ناصرالدین و سیف الدّوله در نیسابور بساط عدل و رأفت و انصاف و معدلت بگستردند و رسوم مُحدَث و بدعت‌های مذموم و قوانین جور باطل گردانیدند و کافّهٔ رعایا و زیردستان را در کَنَف امن و راحت بداشتند و قواعد ظلم و اعتساف و جور و اجحاف که در ایّام فتور و عهد آل سیمجور حادث شده بود در جملگی بلاد خراسان منسوخ گردانیدند و به ابطال آن مثال دادند تا امنی عام ظاهر شد و ولایات معمور گشت و کاروان‌های تُجّار و ارباب بضاعت روی به کار آوردند و از آفت و مخالفت راه امن یافتند و نعمت و خصبی تمام بادید آمد» (عتبی، ۱۳۷۴: ۱۱۰). البته این دادگستری محمود تا قدرت گرفتنش در خراسان و نواحی دیگر به طول انجامید؛ زیرا پس از به قدرت رسیدنش و با روی کار آمدن «فضل بن احمد اسفراینی» به عنوان وزیر، آرام‌آرام مالیات‌های سنگین وضع شد و این وزیر تا سال ۴۰۱ ه.ق که به زندان رفت و از وزارت برکنار شد، آنچنان به جمع‌آوری خراج و دست‌درازی به اموال مردم خراسان پرداخت که به گفتهٔ عُتبی پس از مدّتی آبادانی از خراسان رخت بربست و کشاورزان دست از زراعت کشیدند و «در مُلک خللی فاحش و شَکَلی شنیع ظاهر گشت و فریاد از اقطار ممالک برخاست و نفیر مظلومان به آسمان رسید...» (عتبی، ۱۳۷۴: ۳۳۸). گویا ابوالعباس اسفراینی به دلیل

قحطی سال ۴۰۱ ه.ق، نتوانسته خراج را به طور کامل به خزانهٔ شاه پرداخت کند، از این رو محمود آن را از اموال شخصی اسفراینی طلب کرده و او نیز نپذیرفته، به اختیار خود در قلعهٔ «غزنه» زندانی شده است (عتبی، ۱۳۷۴: ۳۳۹). این مورد دلیل دیگری است که نشان می‌دهد محمود به دلیل قحطی سال ۴۰۱ ه.ق، خراج سالیانه را نبخشیده است. این گرفتن خراج سنگین را تا دورهٔ مسعود غزنوی می‌توان دنبال کرد به گونه‌ای که ابن خردادبه (۱۸۸۹، ۳۷) خراجِ ترمذ را در دورهٔ طاهریان، «چهل و هفت هزار و صد درهم» و مقدسی (۱۹۰۶، ۳۴۱) در دورهٔ سامانیان، «شصت و هفت هزار و چهل و دو درهم» گزارش می‌کند، امّا همانطور که پیش از این آمد، مسعود غزنوی «صد هزار درهم» از خراج را به رعیت این شهر می‌بخشد که نشان می‌دهد احتمالاً میزان خراج سالیانهٔ این شهر بیشتر بوده که مسعود صد هزار درهم از آن را بخشیده است. (ر.ک «رویارویی اعیان خراسان و ماوراءالنهر با سیاست‌های مالی سامانیان و غزنویان با تأکید بر سیاست‌های مالی ایشان در نیشابور» ص ۹-۲۶).

ستایش فضل بن احمد اسفراینی

شاهد دیگر که نشان می‌دهد فردوسی ستایش محمود غزنوی را پس از سال ۴۰۰ ه.ق یعنی در سال ۴۰۱ ه.ق یا سال‌های بعد نسروده، ستایشی است از «فضل بن احمد اسفراینی» که در ابتدای «جنگ بزرگ کیخسرو» دیده می‌شود:

یکی فرش گسترده شد در جهان — که هرگز نشانش نگردد نهان
کجا فرش را مَرقد و مَسندست — نشستن‌گهِ فضلِ بن احمدست
که آرام این پادشاهی بدوست — خرد در سرِ نامداران نکوست
نبُد خسروان را چُنو کدخدای — به پرهیز و دین و به رادی و رای
گشاده زبان و دل و پاک دست — پرستنده‌ی شاهِ یزدان‌پرست
ز دستورِ فرزانه و دادگر — پراگنده‌رنجِ من آید به بر
(ج۴، ص ۱۷۱، ب ۲۶-۳۱)

اسفراینی از سال ۳۸۴ ه.ق که سبکتگین او را برای وزارت محمود از امیر نوح سامانی طلب کرده تا سال ۴۰۱ ه.ق که به زندان رفته، وزارت محمود را برعهده داشته است (ریاحی، ۱۳۸۹: ۱۱۵). اگر فردوسی در سال ۴۰۱ ه.ق، بخشیدن نیمی از خراج را به دلیل قحطی خراسان سروده و در ابتدای پادشاهی اشکانیان آورده باشد، به احتمال فراوان از برکناری احمد اسفراینی نیز آگاه بوده است، از این رو منطقی نیست شاعر از وزیر برکنار شده در شاهنامه یاد کند؛ به همین دلیل، بخش مربوط به ستایش این وزیر را از شاهنامه حذف می‌کرد و از «احمد حسن میمندی» که پس از اسفراینی به وزارت رسید، یاد می‌کرد. بیت‌های ستایش اسفراینی نشان می‌دهد که مدح محمود غزنوی

پیش از سال ۴۰۱ ه.ق به شاهنامه افزوده شده است و هیچ نشانه‌ای در شاهنامه وجود ندارد کـه بـه بعـد از سـال ۴۰۰ ه.ق اشاره داشته باشد.

ستایش حُییّ قتیبه

نکتهٔ دیگر ستایش «حُییّ قتیبه» است که در دو بخش از شاهنامه دیده می‌شود: نخسـت در ابتـدای «پادشـاهی بهـرام گور» (فردوسی، ج۶، ۱۳۹۳: ۴۱۵، ب ۶) و دیگری در پایان «پادشـاهی یزدگـرد سـوم» (ج۸، ۴۸۶، ب ۸۸۴). در ابتدای پادشاهی بهرام گور از حییّ قتیبه می‌خواهد که دستگیر او باشد تا از مشکلات و سختی زمستان عبـور کنـد و از او مالیات نگیرد و در پایان شاهنامه به رسیدگی و پشتیبانی حییّ قتیبه و نگرفتن مالیات سالیانه اشاره می‌کنـد. نخسـتین بار تقی‌زاده (۱۳۴۹: ۱۹۴) و نولدکه (۱۳۷۹: ۸۴–۸۵) و به پیروی از تقـی‌زاده، ریـاحی (۱۳۸۲: ۵۸–۵۹ و ۱۳۸۹: ۱۲۴) و محیط طباطبایی (۱۳۵۶: ۶۱ و ۶۴) حدس زدند که حیـیّ قتیبـه پـیش از محمـود بـوده و شـاعر در تـدوین نخست، او را ستوده است؛ در حالی که شواهدی که این حدس را اثبات کند، وجود ندارد، بلکه سـتایش حُیـیّ قتیبـه که در انتهای شاهنامه آمده، نشان می‌دهد که به احتمال فراوان این شخص که به گفتهٔ نظـامی عروضـی (۱۳۸۲: ۶۳) عامل خراج طوس بوده و احتمالاً این موضوع را از شاهنامه اسـتنباط کرده‌انـد، در زمـان محمـود می‌زیسـته اسـت و فردوسی نه در تدوین نخست که در تدوین دوم به او اشاره می‌کند.

۵- نتیجه‌گیری

اشاره‌های فردوسی به سن و سالش در شاهنامه نشان می‌دهد که او داستان‌ها را به ترتیب بـه نظـم درنیـاورده اسـت. او در تدوین نخست (۳۷۰ تا ۳۸۴ ه.ق)، بیشتر داستان‌های اسطوره‌ای و حماسی را سـروده، امّـا داسـتان‌های تـاریخی مانند «پادشاهی اسکندر» نیز در این میان به چشم می‌خورد و البته مدح و سـتایش محمـود در ایـن تـدوین نخسـت نبوده است. در تدوین دوم (۳۸۷ تا ۴۰۰ ه.ق) به جز سه بخش «داستان سـیاوخش» و «داسـتان کـین سـیاوخش» و «جنگ بزرگ کیخسرو»، داستان‌های تاریخیِ اشکانیان و ساسانیان دیده می‌شود. در این تـدوین اسـت کـه فردوسـی مدح و ستایش محمود را در همان سن و سالی که بوده، می‌سروده و به شاهنامه می‌بـرده اسـت و البتـه برخـی از ایـن سـتایش‌ها را بـه تـدوین نخسـت نیـز افـزوده اسـت. از جملـه در سـال ۳۹۰ ه.ق همزمـان بـا سـرودن «پادشـاهی نوشین‌روان»، ستایش محمود به «دیباچه»، «سخن دقیقی» و «سخن فردوسی» برده شده و به نظر می‌رسـد در همـین سال است که فردوسی تصمیم نهایی خود را برای اهدای کتاب به محمـود می‌گیـرد. در سـال ۳۹۱ ه.ق و همزمـان بـا ۶۲ سالگی، در مدح محمود به بخشش نیمی از خراج در ۱۴ شوّال اشاره می‌کنـد کـه احتمـالاً محمـود غزنـوی بـه خاطر پیروزی بر رقیبان و فتح نیشابور و مسلّط شدن بر خراسان چنین تصمیمی را گرفته است و بیهـوده نبایـد آن را بـه سال ۴۰۰ یا ۴۰۱ ه.ق نسبت داد. در ۳۹۲ ه.ق و در ۶۳ سـالگی، سـتایش محمـود را همزمـان بـا بـه نظـم درآوردن

«پادشاهی شاپور اردشیر» و «بهرام شاپور» می‌سراید. در ۳۹۴ و در ۶۵ سالگی، با آوردن مدح محمود در ابتدای داستان «جنگ بزرگ کیخسرو» به نظر می‌رسد، فردوسی تصمیم گرفته که پس از پایان این داستان، شاهنامه را به غزنه بفرستند و اشارهٔ فردوسی به حسادت و بدگویی حاسدان در «پادشاهی خسرو پرویز» نشان می‌دهد که شاهنامه پیش از این به غزنه فرستاده شده است. در همین داستان و در پایان شاهنامه در سال ۴۰۰ ه.ق، به ستایش حییّ قتیبه که عامل خراج طوس بوده، می‌پردازد و به غیر از چند بیتی که در خاتمهٔ شاهنامه دیده می‌شود، دیگر مدح و ستایشِ مفصّلی از محمود به چشم نمی‌خورد. از این رو پس از سال ۴۰۰ ه.ق، تاریخی در شاهنامه دیده نمی‌شود و بی‌دلیل نباید موردی را به بعد از سال ۴۰۰ ه.ق نسبت داد.

کتابنامه

آیدنلو، سجاد. (۱۳۹۴). «معرفی و بررسی دو تصحیح تازهٔ شاهنامه». آینهٔ میراث. سال سیزدهم. ضمیمهٔ شمارهٔ ۴۰. صص ۹-۱۴۴.

آتش، احمد. (۱۳۵۷ تیرماه). «تاریخ نظم شاهنامه». سیمرغ. ترجمهٔ توفیق سبحانی. شمارهٔ ۵. صص ۶۲-۶۹.

ابن خردادبه، عبیدالله بن عبدالله. (۱۸۸۹ م). المسالک و الممالک. تصحیح دخویه. لیدن: بریل.

البنداری، فتح بن علی. (۱۹۳۲). الشاهنامه. عبد الوهاب عزام. القاهرة: مطبعة دارالکتب المصریة.

بهار، محمدتقی. (۱۳۷۹). فردوسی‌نامه ملک الشعرای بهار. به کوشش محمد گلبن. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی؛ سازمان چاپ و انتشارات.

بیهقی، ابوالفضل محمد بن حسین. (۱۳۸۳). تاریخ بیهقی. به کوشش خلیل خطیب رهبر. تهران: مهتاب.

تاریخ سیستان. (۱۳۸۱). تصحیح محمدتقی بهار. تهران: معین.

تقی‌زاده، سیدمحمد. (۱۳۴۹). فردوسی و شاهنامهٔ او. به اهتمام حبیب یغمائی. تهران: سلسله انتشارات انجمن آثار ملّی.

خالقی مطلق، جلال. (۱۳۸۵). «نگاهی تازه به زندگینامهٔ فردوسی». نامهٔ ایران باستان. سال ششم. شمارهٔ ۱۱-۱۲. صص ۳-۲۵.

خالقی مطلق، جلال و محمود امیدسالار. (۱۳۹۳). یادداشت‌های شاهنامه. ج۱۰. تهران: مرکز دایرة المعارف بزرگ اسلامی.

رجایی، محمدعلی. (۱۳۴۶). «شاهنامه برای دریافت صله سروده نشده است». دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد. سال سوم. شمارهٔ ۱۲. صص ۲۵۵-۲۹۳.

ریاحی، محمدامین. (۱۳۸۲). سرچشمه‌های فردوسی‌شناسی. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

__________ (۱۳۸۹). فردوسی. تهران: طرح نو.

ریتر، هلموت. (تیرماه ۱۳۵۷). «فردوسی و شاهنامه». سیمرغ. ترجمه افسانه ریاحی. شماره ۵. صص ۳۷-۴۶.

سیّدی فرّخد، مهدی. (۱۳۷۱). سرایندهٔ کاخ نظم بلند «پنج گفتار در زمان و زندگانی فردوسی». مشهد: مؤسسهٔ چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی.

شاپور شهبازی، علیرضا. (۱۳۶۵). «زادروز فردوسی». ترجمهٔ ابوالحسن گونیلی. آینده. سال ۱۲. شمارهٔ ۱-۳. فروردین-خرداد. صص ۴۲-۴۷.

شیرانی، حافظ محمودخان. (۱۳۶۹). در شناخت فردوسی. ترجمهٔ شاهد چوهدری. تهران: انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.

__________ (۱۳۶۹ تابستان). «زادروز فردوسی». ایرانشناسی. سال ۲. شمارهٔ ۲. صص ۳۷۰-۳۷۸.

صفا، ذبیح الله. (۱۳۸۹). حماسه‌سرایی در ایران. تهران: امیرکبیر.

عتبی، محمد بن عبدالجبّار. (۱۳۷۴). ترجمهٔ تاریخ یمینی. ترجمهٔ ابوالشرف ناصح بن ظفر جرفادقانی. تصحیح جعفر شعار. تهران: شرکت انتشارات علمی_فرهنگی.

فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۹۳). شاهنامه. به کوشش جلال خالقی مطلق. دفتر ششم با همکاری محمود امیدسالار و دفتر هفتم با همکاری ابوالفضل خطیبی. تهران: مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی.

کزازی، جلال الدین. (۱۳۹۱). نامهٔ باستان. ج۶. تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت).

________ (۱۳۸۸). نامهٔ باستان. ج۷. تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت).

گردیزی، ابوسعید عبدالحی بن ضحاک. (۱۳۶۳). تاریخ گردیزی. تصحیح عبدالحیّ حبیبی. تهران: دنیای کتاب.

محیط طباطبایی، سیدمحمد. (۱۳۵۶). «شاهنامه آخرش خوش است». شاهنامه شناسی ۱: مجموعهٔ گفتارهای نخستین مجمع علمی بحث دربارهٔ شاهنامه. تهران: انتشارات بنیاد شاهنامهٔ فردوسی. صص ۵۴-۶۹.

مقدسی، ابوعبدالله محمد بن احمد. (۱۹۰۶ م). أحسن التقاسیم فی معرفة الأقالیم. تصحیح دخویه. لیدن: بریل.

مینوی، مجتبی. (۱۳۵۴). فردوسی و شعر او. چاپ دوم. تهران: کتاب‌فروشی خیام.

نحوی، اکبر. (۱۳۹۱). «گذشته ز شوّال ده با چهار، تأملی در یک بیت تاریخ‌دار شاهنامه». پژوهشنامهٔ ادب حماسی. سال هشتم. شمارهٔ چهاردهم. صص ۱۱۵-۱۲۵.

______ (۱۳۹۴). «آدینه هرمزدِ بهمن، بررسیِ گاهشماری بیتی از شاهنامه». نامهٔ فرهنگستان. دورهٔ پانزدهم. شمارهٔ ۲ (پیاپی ۵۸). صص ۱۷۵-۱۸۶.

نظامی عروضی، احمد بن عمر. (۱۳۸۲). چهار مقاله. تصحیح مجدد و شرح و گزارش از رضا انزابی‌نژاد و سعید قره‌بگلو. تهران: جامی.

نفیسی، سعید. (۱۳۹۰). «فردوسی». مقالات سعید نفیسی. به کوشش کریم اصفهانیان با همکاری محمدرسول دریاگشت. ج۲. تهران: انتشارات دکتر محمود افشار. صص ۶۶-۸۹.

نولدکه، تئودور. (۱۳۷۹). حماسهٔ ملی ایران. ترجمهٔ بزرگ علوی. با مقدمه به قلم سعید نفیسی. تهران: نگاه.